

پژوهشهای حقوقی

شماره ۱

هزار و سیصد و هشتاد و یک - نیمسال اول

مقالات

- قانون تجارت ایران و ضرورت بازنگری در آن
- توسعه مسئولیت بین‌المللی در پرتو حقوق بین‌الملل محیط زیست
- تأملاتی در باب جایگاه قانونی شورای عالی اداری و مرتبه مصوبات آن
- شروط تحمیلی از دیدگاه قواعد عمومی قراردادها
- تعامل میان حقوق و سیاست بین‌الملل

موضوع ویژه: حقوق رسانه‌ها

- میزگرد راجع به جرایم مطبوعاتی
- حدود قانونی آزادی رسانه‌ها در زمان جنگ: ایالات متحد آمریکا
- رژیم مسئولیت مدنی و کیفری رسانه‌ها در حقوق فرانسه
- دادرسی دعاوی مطبوعاتی در حقوق انگلستان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

گزارش و معرفی

- گزارشی از اولین کنفرانس آموزش و تحقیق حقوق بین‌الملل در آسیا
- آشنایی با مؤسسه مطالعات و پژوهشهای حقوقی شهردانش





http://jlr.sdil.ac.ir/article_44946.html

تعامل میان حقوق و سیاست بین الملل*

پروفسور ورنر لوی

ترجمه‌ی گروه پژوهشی حقوق عمومی و بین الملل
مؤسسه مطالعات و پژوهشهای حقوقی شهر دانش

چکیده: در مورد رابطه‌ی میان حقوق و سیاست بین الملل نمی توان تأثیر هر یک بر دیگری را انکار کرد. در واقع از یک طرف هیچ کس را یارای آن نیست که بر استقرار حقوق بین الملل بر تارک نظام بین المللی چشم دوزد و جامعه بین المللی را به مدینه‌ای فاضله، و عاری از هر ظلم و بی عدالتی تشبیه کند؛ و از طرف دیگر نمی توان روابط بین المللی را اسیر محض قدرت پنداشت و حقوق بین الملل را به هیچ انگاشت. مقاله تعامل میان حقوق و سیاست بین الملل نشان می دهد که در چه شرایط و چه حوزه هایی سیاست در مقابل حقوق بین الملل سر تعظیم فرو آورده، و در چه مواردی حقوق بین الملل در چنگال سیاست دست و پا می زند.

واژگان کلیدی: حقوق بین الملل، سیاست بین الملل، قدرت، سیستم بین المللی، هنجار حقوقی، حاکمیت، جنگ.

یادداشت گروه

بدون تردید در هر نظام حقوقی میان حقوق و سیاست تعاملی پویا و مستمر وجود دارد. آستانه‌ی این تأثیرگذاری متقابل، اصولاً به میزان رشدیافتگی نظام حقوقی ذی ربط و تکامل ساز و کارهای اجرایی آن بستگی دارد.

گو اینکه نظامهای ملی به رغم پیشرفتی غیرقابل انکار از حیث ساز و کارهای وضع، اجرا، و تضمین قوانین و مقررات، گاه اسیر قدرت و منافع سیاسی موجود می شوند ولی ساختار نظام بین المللی به گونه‌ای است که حقوق حاکم بر جامعه بین الملل بسی بیشتر از حقوق ملی از ملاحظات سیاسی و موازنه‌ی قدرت تأثیر می پذیرد. گاه شدت این تأثیر به

* Werner LEVI, "International Law and Politics", *Revue de Droit International de Sciences Diplomatiques et Politiques*, 1995, No. 2 , pp.125-145.

حدی است که برخی را به انکار موجودیت حقوق بین‌الملل واداشته است. گو اینکه این عده در درک هدف و رسالت حقوق بین‌الملل با سطحی‌نگری در شناخت ماهیت قضیه و نتیجه‌گیری، قدری شتاب کرده‌اند ولی به هر حال نگرش آنها مبین حقیقتی است که جامعه بین‌الملل متشکل از قدرتهای نابرابر همواره از آن سخت در رنج و هراس بوده است.

در میانه‌ی این تلاطم حملات تروریستی یازده سپتامبر به شهرهای نیویورک و واشنگتن، دولتمردان آمریکایی را بر آن داشت که در همان روزهای اولیه برای فرونشاندن التهاب عمومی بارها اعلام دارند که به شدیدترین وجه ممکن انتقام خواهند گرفت، حتی اگر اقدامات آتی آنها با موازین حقوقی بین‌المللی منطبق ننماید. با وجود این تعلق آمریکا در واکنش، رایزنی با کشورها و سازمانهای بین‌المللی مختلف، کشاندن موضوع به شورای امنیت و تلاش برای اخذ مجوز، تأکید بر محدود ساختن حمله به اهداف نظامی، اعطای کمکهای انساندوستانه و یا تشویق به در پیش گرفتن اقداماتی این‌چنینی و... نشان داد که حتی در شرایطی این‌گونه نمی‌توان تأثیر حقوق بر سیاست بین‌الملل را کاملاً انکار کرد. در مقابل؛ اقدامات غیرقانونی آمریکا و از جمله حمله به اهداف غیرنظامی، عدم ارائه‌ی مستندات دقیق انتساب حملات فوق‌الذکر به گروه القاعده، تأکید بر امکان استفاده از هر نوع سلاح جنگی، و اعلام این امر که عملیات نظامی آمریکا ممکن است به سایر کشورها نیز تسری یابد نشان داد که آمریکا چگونه حقوق بین‌الملل را قربانی منافع ملی خود می‌کند.

مقاله‌ی پروفیسور «ورنر لوی» تحت عنوان «تعامل میان حقوق و سیاست بین‌الملل» که توسط گروه پژوهشی حقوق عمومی و بین‌الملل مؤسسه مطالعات و پژوهشهای حقوقی شهردانش به فارسی برگردانده شده است به لحاظ شرایط موجود و ترسیم استراتژی آمریکا در دایره‌ی حقوق بین‌الملل یا فراتر از آن، مقاله‌ای مناسب برای ارائه به جامعه‌ی حقوقی کشور تلقی می‌شود.

آغاز سخن

در سیستم بین‌المللی، نظامهای فرعی سیاسی و حقوقی از رهگذر عملکرد متوازی و مشابه تا حد زیادی با یکدیگر ارتباط پیدا می‌کنند. وجه تمایز آنها با دیگر نظامهای فرعی، در رسالت اصلی‌شان برای ایجاد و حفظ نظم اجتماعی جامعه‌ی بین‌المللی

خلاصه می‌شود. نظامهای فرعی سیاسی و حقوقی با حفظ خصایص و ویژگیهای خویش در تعاملی نزدیک با یکدیگر به اجرا در می‌آیند. تحلیل رابطه‌ی متقابل میان حقوق بین‌الملل و سیاستهای بین‌المللی سهمی بسزا در درک آنها و نیز شناخت جامعه‌ی بین‌المللی ایفا می‌کند. با وجود این تحقق عینی چنین امری بسی دشوار به نظر می‌آید. هیچ‌یک از آن دو در ظاهر از هم مجزا، و ناب و خالص نیستند. خصایص ذاتی آنها با یکدیگر و با چارچوبهایی که در آن ایفای نقش می‌کنند تلفیق شده است. چنین معضلی برای این دو نظام فرعی، غیرعادی و استثنائی نمی‌نماید. این امر در مورد تمام نظامهای فرعی هر جامعه، که در آن هر چیز با دیگری مرتبط است مصداق دارد. هر نظام فرعی یا رابطه‌ی میان دو نظام فرعی تا حدی می‌تواند به لحاظ این پیوندها و ارتباطات، به تصویر کشیده شود. «ریچارد فالک» این مسأله را با گفتن این نکته خاطر نشان ساخته است که؛

در جهان امروز، ابراز نظری قانع‌کننده در مورد کارکردهای حقوق بین‌الملل فرصت بحث و کنکاش در مورد میزان کفایت چارچوب بین‌المللی و علت تمایل اندک به مطالعه‌ی حقوقی و رسمی حقوق بین‌الملل را فراهم می‌آورد و اینکه چرا اختلاط ناهمگون رابطه‌ی میان آنچه حقوق بین‌الملل مقرر می‌دارد و آنچه که ملل انجام می‌دهند بیشتر شده است.^۱

به همین علت است که حقوق و سیاست در تعقیب نظام اجتماعی خویش هر یک دیگر نظام فرعی جامعه‌ی بین‌المللی را تحت تأثیر قرار می‌دهد و این امر در وراء پارامترهای آنها ممکن است به جاده‌ای بی‌انتها ختم شود. چنین بسط و گسترشی به واقع فارغ از هر قید و بند است. با وجود این برای درک رابطه‌ی متقابل میان این نظامهای فرعی و جهت درنوردیدن مرز میان آنها دلیلی مناسب وجود دارد، جایی که چنین روابطی موجود است و سیاست به طور کامل جایگزین حقوق نمی‌شود، مثلاً در جنگ.

نظامهای سیاسی و حقوقی را می‌توان به لحاظ کارکرد و نقش آنها از یکدیگر منفک کرد. در عرصه‌ی همکاری، آن دو نظام برای فائق آمدن بر مشکل اجتماعی پویایی مستمر و ثبات به یاری هم می‌شتابند. نقش سیاست عمدتاً ایجاد و معین ساختن نظم اجتماعی است. سیاست به طور دائم ماهیت و اهداف متغیر جامعه بین‌المللی را رقم

^۱ Falk, Richard, "The Relevance of Political Context to the Nature and Functioning of International Law: An Intermediate View," in Karl Deutsch & Stanley Hoffmann, (eds.) *The Relevance of International Law*, Garden City, NY. Doubleday, 1971, 177-178.

می‌زند. زمانی که سیاست به انجام چنین رسالتی اهتمام می‌ورزد، حقوق هنجارهایی را عرضه می‌کند که جهت تبدیل سیاست به واقعیت به لحاظ شکل و ماهیت، لازمی رفتار هستند. از این طریق حقوق فرایندهای منظم سیاسی را تضمین کرده و برای جامعه ثبات و استحکام به ارمغان می‌آورد. «گروسیوس» نظری خوش‌بینانه در مورد خصیصه‌ی حافظ نظم بودن حقوق بین‌الملل ابراز داشت؛

در لحظه‌ای که انسانها از قانون تخطی می‌ورزند هیچ چیز معین نیست.^۲

حقوق، محدوده‌ی سیاست و شیوه‌ی اجرای آن را معین می‌سازد، و حقوق و سیاست در رابطه‌ای ارگانیک با یکدیگر قرار دارند. سیاست نیز شرطی لازم برای حقوق است. بدون تصمیمات سیاسی قاعده‌ی حقوقی نمی‌تواند مضمون و محتوای معقولی داشته باشد. از این رو هر قاعده‌ی حقوقی از رهگذر تصمیمی سیاسی پای به عرصه‌ی وجود می‌نهد و استقرار می‌یابد. به نظر «هانس کلسن»

حقوق تکنیک خاص اجتماعی برای نیل به اهدافی است که سیاست تعیین کرده است.^۳

از رهگذر این تعامل است که حقوق چیستی، و شاید زمان و نوع تصمیمات سیاسی را معین می‌سازد و سیاست در داخل چارچوب حقوقی جامعه تعیین می‌گردد و بدین نحو این دو نظام فرعی در تضمین نظم اجتماعی جامعه‌ی بین‌المللی پیشتاز می‌گردند. سیاستهای بین‌المللی علاوه بر ایفای نقش قطعی در ایجاد قواعد حقوقی بین‌المللی، همواره برای این قواعد به انجای مختلف تأثیر می‌گذارند. این مسائل به شرح ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرند:

تعامل میان سیاست و حقوق؛

^۲ Grotius Hugo, *De Jure Belli ac Pacis*, Prolegomena, No. 22, Oxford, Publications of the Carnegie Endowment for International Peace, Division of International Law, 1925, 17. Cf. also Werner Levi, *Law and Politics in the International Society*, Beverly Hills, CA. Sage Publications. 1976, 31-34.

^۳ Kelsen Hans, *The Law of the United Nations*, New York, NY, Frederick, A., Praeger, 1957, XIII; See also Gregory I., Tunkin, "International Politics and International Law in the Nuclear Age", in Edward McWhinney et al., *From Coexistence to Cooperation*, Dordrecht, Martinus Nijhoff Publishers, 1991, 10-13; Oscar Schachter, *International Law in Theory and Practice*, Dordrecht, Martinus Nijhoff Publishers, 1991, 5.

تأثیر سیاست بر تفسیر حقوق؛
 استفاده‌ی ابزاری از حقوق توسط سیاست؛
 به‌کارگیری حقوق از جانب سیاست به‌عنوان شیوه‌ای ارتباطی؛
 و عاقبت آنکه میان قدرت (برجسته‌ترین عنصر سیاست) و حقوق رابطه‌ای متقابل وجود دارد.

تعامل میان سیاست و حقوق

هنجارهای حقوقی، ترجمان تصمیمات سیاسی به قواعد رفتاری قانونی الزام‌آور هستند. یک مناسبت و ضابطه حقوقی هیچ‌گاه به‌طور دفعی و ناگهانی پدید نمی‌آید. منشأ مستقیم آن ضابطه در تصمیمی سیاسی نهفته است.

اما نباید بر این اندیشه بود که رابطه‌ی میان سیاستهای بین‌المللی و حقوق بین‌الملل، یک توالی مستقیم است. به محض آنکه قاعده‌ای حقوقی پای به عرصه‌ی وجود نهد، آن قاعده معمولاً فرآیند سیاسی خویش و نیز محتوای آن تصمیم سیاسی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. هدف و مضمون هنجارهای حقوقی به‌گونه‌ای سیاسی معین می‌شود، در حالی که موضوع و راهکار سیاست به صورتی قانونی تنظیم می‌شود. این تعامل نزدیک میان سیاست و حقوق، مطالعه‌ی یکی را بدون در نظر داشتن دیگری، ناقص می‌نماید. باید به چارچوب سیاسی سیستم حقوقی، و قالب حقوقی دستگاه سیاسی توجه داشت.

البته چنین نظری در صورت استبداد محض و مطلق قابل اجرا نیست، جایی که فرد مستبد و زورگو قادر است جامعه را مجبور کند تا به میل وی رفتار کند. سیاست می‌تواند فارغ از حقوق وجود داشته باشد. استفاده‌ی بی‌قید و شرط، و مستبدانه از قدرت به تنهایی می‌تواند نظم اجتماعی را برقرار سازد و جامعه را اداره کند.

به لحاظ تاریخی این رابطه‌ی متقابل میان سیاست و حقوق در عرصه‌ی بین‌المللی، با رشد و بالیدن هر دو آنها پدیدار گشته است. چنین فرآیندی ضرورتاً متقارن بوده است. تا زمانی که دولت‌ها تماس اندکی با هم داشتند اساساً حداقل حقوق بین‌المللی لازم بود تا دولت‌ها را از هم جدا نگه دارد، (یعنی قواعد اساساً منفی حاکمیت)^۴ و مناسبات نسبتاً اندک آنها را به نظم در آورد (تجارت، کشتیرانی، جنگ). حقوق بین‌الملل به موازات

^۴ Verdoss, Alfred, Bruno Simma, *Universelles Völkerrecht*, 3rd ed, Berlin, Duncker und Humblot, 1984, 41.

گسترش و افزایش روابط متقابل و به ویژه روابط سیاسی، توسعه یافت. حقوق بین‌الملل در این مسیر تغییر ماهیت داد. از آن به بعد حقوق بین‌الملل در حوزه‌هایی که حاکمیت پای پس‌نهادده بود حرفی برای گفتن نداشت. حقوق بین‌الملل به نحوی اثباتی‌تر، به جای آنکه رفتار و عملکرد جداگانه و انفرادی دولت‌ها را مطمح‌نظر قرار دهد به سوی ایجاد همکاری میان آنها گام برداشت.

در فرآیند پیشرفت و قاعده‌مند کردن این‌چنینی نظم اجتماعی، سیاست و حقوق نقش‌هایی متفاوت و به هم وابسته ایفا می‌کنند. سیاست فرایندی است که به عنوان حرب‌ای برای تغییر و انطباق با شرایط موجود به کار گرفته می‌شود و از آن طریق شرایط اجتماعی را در قالب و چارچوبی خاص قرار می‌دهد. این فرایند سیاسی بین‌المللی برای مثال از ترغیب، مذاکره، اعمال فشار، تبلیغات و بسته به محدوده‌ی سیاست از تهدید یا کاربرد زور و قدرت استفاده می‌کند. تمام این عوامل، ارزشها و منافع متحول اعضا جامعه‌ی بین‌المللی را منعکس ساخته و شکل می‌دهند. دولت‌ها، این سیاست‌گذاران اصلی جامعه‌ی بین‌المللی با تمام قدرت و تا جایی که بتوانند خودنمایی و اقدام کنند سعی بر آن دارند تا این نظم متغیر جامعه‌ی بین‌المللی را در جهت حفظ یا اعتلای جایگاه خویش هدایت کنند.

در تقابل با حرکت پیوسته و مداوم سیاست، حقوق بین‌الملل از رهگذر به نظم کشیدن آن فرآیند سیاسی و به وسیله‌ی حفظ نتیجه و دستاورد آن (برای مثال به شکل یک معاهده یا حقوق عرفی) تأثیری محافظت‌کننده و با ثبات از خود به جای می‌گذارد. در آن لحظه است که میان ماهیت آن تصمیم سیاسی و حقوقی تطابق و همگونی ایجاد می‌شود. اما از آن به بعد فرآیند سیاسی مذکور به حرکت خلاق خویش ادامه داده و نظم اجتماعی را در پرتو ارزشها، شرایط، و به ویژه روابط جدید قدرت مورد ارزیابی و جرح و تعدیل قرار می‌دهد، ضمن آنکه حقوق سعی بر حفظ آن فرآیندی دارد که در محدوده‌ی الزامات قانونی مورد توافق قبلی پدید آمده است.

خلاء میان سیاست و حقوق می‌تواند افزایش یابد. وظیفه‌ی اصلی و بنیانی حقوق خلق نظامی جدید نیست بلکه حفظ نظامی است که ایجاد شده است. ایجاد نظم جدید در داخل محدوده‌ای قابل حصول است که حقوق از آنجا رخت بر بسته باشد، زیرا اگر حقوق در جلوگیری از ایجاد تحولات اجتماعی توسط سیاست، بیش از حد از خود

سرسختی و مقاومت نشان دهد در آن صورت ممکن است سیاست محدود‌دهی قانونی خود را در نوردد، امری که گاه به انقلاب یا جنگ منجر می‌شود. از این رو تعارض میان سیاست رسمی و حقوق به لحاظ آثار، مطلق نیست. در واقع هر قانون تا آن حد قابل تغییر است که با شرایط متحول اجتماعی منطبق شود در حالی که فرآیند سیاسی اغلب در داخل نظام حقوقی به جای تحولات ریشه‌ای و ناگهانی، تغییرات زیادی ایجاد می‌کند. در آن صورت از طریق تفسیر و تقنین قضائی، محتوای قانون با نظم اجتماعی منطبق می‌شود ضمن آنکه سیاست در پی آن است که از طریق تعدیل و موازنه و بدون در هم شکستن قالبهای حقوقی، تغییری تدریجی و نه ناگهانی ایجاد کند.

این تلاقی کارکردی میان حقوق و سیاست را به ویژه می‌توان در عرصه‌ی رو به رشد حقوق نرم و قوام نیافته (Soft Law) مشاهده کرد. عرصه‌ای بینابین حقوق و سیاست، که ریشه در آن دسته از توافقات سیاسی دارد که هنوز فاقد قدرت قانون رسمی هستند لیکن خصیصه‌ی شبه الزامی آنها مورد قبول قرار گرفته است (مثل برخی قطعنامه‌های سازمان ملل، موافقتنامه‌ی «یالتا»، موافقتنامه‌های هلسینکی، موافقتنامه‌های راجع به مذاکرات ناظر به محدود ساختن سلاحهای استراتژیک). حقوق قوام نیافته رابطه‌ی نزدیک میان حقوق و سیاست را به تصویر می‌کشد و دشواری تعیین مرز دقیق میان آن دو را مبرهن می‌سازد. همین مشکل در مورد بحث قدیمی اختلافات قابل رسیدگی قضائی (حقوقی) و غیرقابل رسیدگی قضائی (سیاسی) نیز وجود دارد، اما با نتایج معکوس. حقوق نرم و قوام نیافته گامی است به سوی حقوق سخت و قوام یافته، در صورتی که تمایز میان انواع اختلافات، به لحاظ منافع کشورها در احتراز از روشی حقوقی برای حل اختلافات بین‌المللی و به نفع توسل به قدرت آنها (راهی سیاسی) به خدمت گرفته می‌شود.

به محض آنکه تصمیمی سیاسی به نورمی الزام‌آور تبدیل شود اصولاً موضوع آن از حوزه‌ی سیاست خارج می‌گردد. بدین طریق حقوق قلمرو سیاست را معین کرده و عرصه‌ی عمل آن را محدود و کنترل می‌کند.^۵

با تبدیل تصمیمات سیاسی به قانون، دولت‌ها از حالت سیاستگذاری به بازیگری عملی تغییر شکل می‌دهند و ملتزم می‌شوند که طبق حقوق بین‌الملل اقدام کنند. اما این

^۵ Carlston, Kenneth, S., *Law and Organization in World Society*, Urbana, IL., University of Illinois Press, 1962, 124-236.

تغییر و دگرذیسی در جامعه‌ی بین‌المللی اساساً به علت آنکه دولتها خود ملغمه‌ای از سیاستگذاری، قانونگذاری، اجرا و قضاوت بوده و در پی آن هستند که این وظایف را در راستای تأمین منافع ملی خود به کار گیرند ناقص باقی مانده است.

چنین ترتیبی در سیستم بین‌المللی، بار حفظ نظم اجتماعی را از حقوقی که طبعاً وابسته‌ترند، به سیاستهایی که کمتر قابل پیش‌بینی هستند انتقال می‌دهد. این چنین سیاسی شدن بیش از حد سیستم بین‌المللی بر حقوق آن نیز تأثیر می‌گذارد همان‌گونه که چنین امری از رهگذر اصل برابری حاکمیتها و آثار نامیمون آن برای حقوق بین‌الملل مبرهن گشته است. شاید چنین ترتیبی پاسخی باشد به رأی مخالف قاضی «آلوارز» در قضیه‌ی راجع به کشتار عام؛ مبنی بر آنکه اگر قرار است حقوق بین‌الملل مورد بی‌احترامی قرار نگیرد همیشه باید انعکاس دهنده‌ی آن حیاتی بین‌المللی باشد که در آن زاده شده است.^۶ اما موضوع آن است که اگر حقوق بین‌الملل پیش از آنکه به جای ناظم زیست بین‌المللی بودن، یک ابزار صرف باشد، تا چه حد حیات بین‌المللی را منعکس کرده است؟

در واقع دلیل اصلی و ناخوشایند نفوذ روزافزون سیاست در حقوق، کوتاهی و امتناع دولتها در جذب و ادغام رفاه و سعادت جامعه‌ی بین‌المللی در ارزشهای ملی خویش و تنظیم اصول حقوقی و ایجاد نهادهای داخلی و بین‌المللی، در پشتیبانی از این مقوله‌ی گسترده‌ی ارزشهاست. در عوض ارزش غالب و برجسته‌ای که همه‌ی دولتها در آن سهمیم هستند، ناسیونالیسم و ملی‌گرایی است که از دولت، ارزش اجتماعی و انحصاری برتر می‌سازد. این روند معمول سیاسی است که در آن دولت برای تضمین موجودیت ملت به جدال با حقوق برمی‌خیزد. ملی‌گرایی در مقابل هرگونه ارزشی که به تداوم موجودیت مسالمت‌آمیز جامعه‌ی بین‌المللی بر ارزشی فوق ملی رجحان بخشد تحمل‌ناپذیر می‌نماید. ملی‌گرایی دقیقاً ارزش متعارضی است که برای حفظ واثق حقوق و نهادهای نظام جامعه‌ی بین‌المللی مورد نیاز است.

نتیجه‌ی نبود چنین توافقی در مورد این هدف برجسته‌ی مشترک بین کشورها، نقش سیاست را به زیان حقوق گسترش می‌دهد. هیچ استاندارد مورد توافق، و حتی تمایلی

^۶ Reservations to the Conventions on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide, ICJ (1951) 51.

برای ایجاد قالبی حقوقی که در آن هر فعالیت سیاسی به صورتی مؤثر محدود شود وجود ندارد. استاندارد نهایی موجود، بقای واحد ملی وابسته است که به وسیله آن هر رفتار و عملکرد بین‌المللی به سنجش گذاشته می‌شود. تا زمانی که دولتها خود را در نقطه‌ی آغاز راهی تلقی نکنند که مقصد آن راه جامعه‌ی بین‌المللی باشد این استاندارد سیاسی است که به طور اجتناب‌ناپذیر باقی می‌ماند.

این وضعیت در مبنای سیاسی جامعه‌ی بین‌المللی ریشه دارد. از آنجا که ملتها به لحاظ سیاسی در مورد حفظ و برقراری رفاه جامعه‌ی بین‌المللی به عنوان هدف سیاسی برتر اختلاف دارند و شاید به تعبیر بهتر در عدم نیل به آن هدف توافق دارند؛ هیچ قانون مؤثر و کارآمدی نمی‌تواند در پشتیبانی از آن هدف اتخاذ شود. از این‌رو دولتها ناچارند تمام اهداف مورد تعقیب خویش را مطمح نظر قرار دهند و شیوه‌ی تنظیم حقوقی آن اهداف را از منظر منافع ملی خود، به عنوان واحدهایی وابسته، به شکل نقطه نظرهای سیاسی بنگرند. بدین ترتیب هر قاعده‌ی حقوق بین‌الملل دولتها نه صرفاً در پرتو هدف ذاتی آن، بلکه از دیدگاه سیاسی منافع ملی آنها - که رفاه جامعه‌ی بین‌المللی معمولاً تابع آن است - مورد بررسی قرار می‌گیرد. مقبولیت حقوق بین‌الملل در نهایت به آن امر منوط می‌گردد که چگونه به نحوی شایسته در خدمت منافع ملی قرار گیرد. از این‌رو یک قاعده‌ی حقوق بین‌الملل علاوه بر تنظیم و قاعده‌مند کردن موضوع خود، فقط در صورتی می‌تواند مؤثر باشد که به عنوان یک حداقل، محل به منفعت ملی نباشد. رسوخ خودسرانه‌ی چنین امری در تمام روابط میان دولتها از رهگذر اهرمی سیاسی، به بهترین وجه در پرتو رویه‌ی مسائل فرهنگی دارای ماهیت سیاسی که به نظر غیرسیاسی هستند نمایان گشته است. قرار بازدید متقابل میان انجمن موسیقی نیویورک و گروه باله به علت گسترش جنگ سرد لغو شد. بازی پینگ‌پنگ بین ایالات متحد آمریکا و جمهوری خلق چین زمینه‌ساز برقراری روابط دیپلماتیک شد.

حتی اگر موجودیت یک نورم حقوقی بین‌المللی به ملاحظات ملی وابسته باشد تأثیرگذاری و کارایی آن به عوامل سیاسی پیوند خورده است. مفهوم سیاسی شدن حقوق بین‌الملل نیز همین است. ریشه‌ی این امر در سازش‌ناپذیری ملی‌گرایی با بین‌المللی شدن نهفته است که به صورتی مضیق منافع ملی، میراث مشترک بشریت، حاکمیت و وابستگی متقابل را مورد قبول قرار داده است. نتیجه‌ی این امر آن است که هر

نورم حقوقی بین‌المللی واجد جنبه‌ای سیاسی باشد.

این تناقضات و آثار آنها می‌توانند در تبیین این محافظه‌کاری افراطی به کار آید که دولتها قانونگذار بین‌المللی قلمداد می‌شوند. باید بپذیریم که این امر دلیل این تردید بارز است که دولتها به طور عام، گسترده و از منظر جامع حقوقی به مسائل بین‌المللی بنگرند به ویژه با توجه به کوتاهی آنها در برقراری رژیمهایی برای قطب جنوب، فضای ماوراء جو و حمایت از محیط زیست. آنها نتایج چنین امری را مواضع و نگرشهایی می‌دانند که بیش از حد غیرقابل پیش‌بینی است. در اینجا دولتها غالباً راغبند که فقط گامهایی کوچک به سوی هدفی گسترده‌تر بردارند اما تمایلی به همگامی با خود آن هدف، جز در مقدمه‌ی بلند آوازه معاهدات - که از اعتباری ناچیز برخوردارند - ندارند.

تأثیر سیاست بر تفسیر حقوق

نفوذ سیاست در حقوق از رهگذر تفسیر نورمهای حقوقی به هنگام اجرای آنها تشدید شده است. البته این امر هنگامی بدیهی می‌نماید که دولتهای رقیب در صددند تا به نحوی متقلبانه تفاسیر متفاوت خود از قانون را به یکدیگر بقبولانند. این امر تعارضی سیاسی را دامن می‌زند که ممکن است با تصمیمی حقوقی یا خود حق تصمیم‌گیری مقتدرانه پایان پذیرد. اما در شماری از موارد گسترده‌ای که کمتر رخ می‌دهد تفسیر یک قانون با فعالیت‌های مقنن قابل قیاس است. به قول «هانس کلسن» تفاسیر راجع به چیستی قانون، به عملی قانونگذاری می‌ماند که در پرتو انگیزه‌های سیاسی معین می‌گردد، انگیزه‌هایی که برای قضاات توانفرسا و ناخوشایند هستند.^۷ قضاات به نورمها، قواعد تفسیر، رویه‌های قضائی و دیگر محدودیتهای نهادین مقید هستند. اما به واقع همیشه قدری صلاحدید برای قضاات باقی می‌ماند، بیشتر از آن میزانی که تحولات معاصر به سرعت به سوی قلمروهای جدید به پیش می‌روند و پیش‌بینی آثار اجتماعی حکم قاضی به نحو رو به تزایدی ملاحظه‌ای وزین در تصمیمات قضائی قلمداد می‌شود.

در گزینش از میان چند تفسیر متعارض، جهت روزآمد کردن نتیجه‌ی تفسیر، فضایی برای معیارهای معمول تفسیر (منطق، گرامر، لغات، عقلانی بودن، ارتباط با واقعیتها و...) پدیدار می‌گردد. این وسایل در واقع حقوق را با وضعیت سیاسی موجود تطبیق می‌دهند

⁷ Kelsen, Hans, *The Law of the United Nations*, see note 3, XV.

و همساز می‌کنند. در واقع قلمرویی که به خلاقیت و ابتکار قاضی وانهاده شده و رأی وی را نسبتاً غیرقابل پیش‌بینی می‌سازد بر محافظه‌کاری دولتها در ارجاع اختلافات خویش به شخص ثالث دامن زده است. اساسنامه‌ی دیوان بین‌المللی دادگستری این نگرانی دولتها را از این دریچه مطمح نظر قرار داده است که از انواع تمدنهای اصلی و سیستمهای حقوقی مهم جهان باید در میان قضات دیوان نماینده‌ای وجود داشته باشد و هر طرف دعوی حق دارد به انتخاب خویش یک قاضی اختصاصی در اختلاف مطروحه نزد دیوان داشته باشد به شرط آنکه هیچ‌یک از قضات دیوان تبعه‌ی آن دولت نباشد.

این صلاحدید اعطایی به قاضی، و خلاقیت و ابتکار وی، در سیستم حقوقی آمریکا در حدی وسیع تحت عنوان تقنین قضائی مورد استناد واقع شده است. این رویه در محاکم بین‌المللی نیز، مثل دیگر دادگاهها یافت می‌شود و یکی از عناصر لازم و ضروری است که قانون را زنده و پویا، یعنی مطابق با مقتضیات اجتماعی زمان نگه می‌دارد. قاضی «آزودو» در نظر مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه‌ی راجع به صلاحیت مجمع عمومی برای پذیرش یک دولت به سازمان ملل متحد بیان داشت: حتی بیش از آنچه در مورد اجرای قانون داخلی واقعیت دارد مفهوم و قلمرو متون بین‌المللی باید دائماً تکمیل گردد هرچند که واژه‌ها و اصطلاحات تغییر نیافته باقی مانده باشند. تغییرات گسترده‌ی جهانی در نقش و جایگاه دولت، که آن را از موقعیت یک پلیس به مقام دولت رفاه ارتقا داده یا حداقل به لحاظ اجتماعی آگاه و مطلع ساخته فرآیندی است فوق‌العاده سیاسی که در بسیاری از موارد رویه‌ی قضائی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

برای مثال دیوان عالی اتریش در سال ۱۹۶۱ مصونیت اتومبیل سفارت، که در مأموریتی رسمی به طور غیرعمدی به شخص ثالث ایراد صدمه کرده بود را مورد انکار قرار داد. در زمره دلایل دیوان این نکته وجود داشت که اعطای مصونیت در این مورد، شهروندان را با مشقت و سختی غیرقابل تحمل مواجه می‌سازد.^۸ در قضیه‌ی «اسکارشین» نزد دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری (۱۹۳۴) قاضی «شوکینگ» نظر مخالف خویش را بر اخلاق عمومی بین‌المللی و ملاحظات نظم عمومی بین‌المللی بنا

^۸ Collision with Foreign Government-owned Car, *International Law Reports* 40 (1970), 73-98.

نهاد.^۹ دیوان بین‌المللی دادگستری در دعوی راجع به صلاحیت ماهیگیری (۱۹۷۴) در پرتو پیشرفتهای حقوق بین‌الملل مدرن، وظیفه‌ی توجه مقتضی و معقول به حقوق دیگر کشورها و نیاز به حراست از نفع همگان به هنگام ماهیگیری توسط دولت‌ها را، مورد شناسایی قرار داد.^{۱۰} در قضیه‌ی مشورتی راجع به صلاحیت سازمان بین‌المللی کار از دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری (۱۹۲۲) درخواست شده بود این نکته را مورد توجه قرار دهد که ایجاد سازمان بین‌المللی کار قبلاً حقوق ناشی از حاکمیت دولت‌ها را تقلیل داده است از این رو صلاحیت سازمان بین‌المللی کار بیش از این نباید از طریق تفسیر گسترش یابد.^{۱۱} دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه‌ی «بل» (۱۹۵۸) ابراز داشت که دیوان به واقع نمی‌تواند تفسیری را تجویز کند که کنوانسیون ۱۹۰۲ را به عنوان سدّی بر سر راه پیشرفتهای اجتماعی قرار دهد.^{۱۲}

دادگاههای بین‌المللی به نظم عمومی ملی و نیز بین‌المللی^{۱۳} که در آنها ملاحظات سیاسی به نحو برجسته‌ای مطرح است توجهی ویژه مبذول داشته‌اند. حتی برخی نویسندگان بر این باورند که اگر در گذشته رویه این بود که نورمی مبهم به نفع استقلال دولت تفسیر شود اینک در عرصه‌ی همکاری، چنین نورمی ممکن است به نفع صلح، حقوق بشر یا صلاحیت سازمانهای بین‌المللی تفسیر گردد.^{۱۴} مفاهیمی چون حسن نیت، منصفانه بودن و مصلحت به سختی می‌توانند بدون توجه به آن فضای بین‌المللی متغییری که جامعه‌ی بین‌المللی در آن به نحوی عمدتاً سیاسی نمود پیدا کرده است تعریف شوند. در واقع در کلیه‌ی این موارد و در هر مورد، هنگامی که تفسیری معتبر ارائه می‌شود ارزشهای اجتماعی که مقام تفسیرکننده بدانها باور دارد ضرورتاً بر نتیجه‌ی حاصله تأثیر

^۹ Oscar Chinn, *PCIJ*, Ser. A/B, No. 63 (1934), 150.

^{۱۰} Fisheries Jurisdiction (United Kingdom v. Iceland), *ICJ* (1974), 31.

^{۱۱} Competence of the International Labour Organization with Respect to Agricultural Labour, *PCIJ*, Ser. B, No. 2/3 (1922), 23.

^{۱۲} Case Concerning the Application of the Convention of 1902 Governing the Guardianship of Infants (the Bell Case) Netherlands v. Sweden, *ICJ* (1958), 20.

^{۱۳} Levi, Werner, "The International Order Public" in *Revue de Droit International de Sciences Diplomatiques et Politiques*, 72 (1994), 62-64.

^{۱۴} Wengler, Wilhelm, *Völkerrecht*, Berlin Springer, 1964, I, 358.

می‌گذارند.^{۱۵} به علاوه همان‌گونه که «ویلیام ونگلر و ژولیوس استون» خاطرنشان ساخته‌اند ضعف قضای بین‌المللی در مواجهه با قدرت سیاسی دولتها، به ویژه قضات را نسبت به آثار و تبعات سیاسی تفسیر آنها حساس می‌سازد. قضات در شوق قابل قبول ساختن احکام خویش آشکارا و در نهان از ملاحظات سیاسی تأثیر می‌پذیرند. عموماً این امر برای کمونیستها به سختی قابل درک است که دریابند جامعه بین‌المللی الگویی از جامعه و دولت است. در جهان سرمایه‌داری قوانین و تفسیرها در پرتو فلسفه‌ی سرمایه‌داری رقم می‌خورند، و در جهان مارکسیست حقوق بین‌الملل در راستای روح بین‌المللی پرولتاریا اعمال می‌شود (مدتی است که در روسیه ستاره‌ی اقبال این نظریه رو به افول نهاده است).^{۱۶} قاضی «آلوارز» در قضیه‌ی راجع به پذیرش دولتها به ملل متحد در سال ۱۹۵۰ خاطرنشان ساخت زمانی که زیست بین‌المللی از تحوّل و دگرگونی خبر می‌دهد نگرشهای مترقیانه شیوه‌ای متفاوت از تفسیر عرفی را اقتضا دارند. وی ابراز داشت پویایی زیست بین‌المللی باعث می‌گردد که جنبه‌های سیاسی مسائل بر ابعاد قضائی آن رجحان یابند.^{۱۷} دیوان بین‌المللی دادگستری خود اعلام داشت که در تفسیر شرایط پذیرش اعضای جدید به ملل متحد هیچ عنصر و عامل سیاسی ذی‌ربط نباید مستثنی شود.^{۱۸} دیوان مجدداً در قضیه‌ی پناهندگی^{۱۹} فاکتورهای سیاسی دخیل در تصمیم خود را مورد بررسی قرار دهد.

در همان دعوی قاضی «آلوارز» خاطر نشان ساخت که معاهده‌ی دو جانبه‌ی مربوط به مسأله‌ی معمولی چون استرداد نمی‌تواند مثل یک معاهده‌ی سیاسی تفسیر شود.^{۲۰} وی در زمره‌ی معاهدات دارای ماهیت سیاسی و روانشناختی، از معاهدات صلح،

¹⁵ Cf., Joaquin Tacson, *The Dynamics of International Law in Conflict Resolution*, Dordrecht, Martinus Nijhoff Publishers, 1992, 1-24.

¹⁶ Academy of Sciences of the U.S.S.R. Institute of State and Law, *International Law*, Moscow, n.d. 72, 87.

¹⁷ Competence of the General Assembly for the Admission of a State to the United Nations, *ICJ* (1950), 16; Charles de Visscher, *Problèmes d'interprétation judiciaire en droit international public*, Paris, A., Pldone, 1963, 136-240.

¹⁸ Competence of the General Assembly ... (see note 11), 63-64.

¹⁹ Asylum Case (Colombia v. Peru), *ICJ* (1950), 277.

²⁰ Competence of the General Assembly ... (see note 11), 17.

معاهدات مربوط به اصول حقوق بین‌الملل و معاهدات مؤسس سازمانهای بین‌المللی یاد کرد.

در موافقت با این رأی، چندین نویسنده خاطرنشان ساخته‌اند که معاهدات فوق‌العاده‌ی سیاسی (اتفاقیها، بی‌طرفی) به ویژه زمانی که برای مدت طولانی منعقد می‌شوند و در بستر زمان تداوم می‌یابند و در معرض مواجهه با پیشرفتهای غیرمترقبه قرار می‌گیرند باید به شیوه‌ای انعطاف‌پذیرتر از طریق معمول تفسیر شوند، یعنی برای مثال تفسیر باید به ویژه به اصل بنیانی و فوق‌العاده سیاسی «تساوی حاکمیت»، احترام گذارد. در چنین تفسیری عوامل سیاسی، نقشی مهم و متناسب با اهمیت سیاسی دولتهای ذی‌ربط و التزامات سیاسی مورد تعهد آنها، ایفا می‌کنند. «شارل دوویشر» در این مورد خاطرنشان می‌سازد که کاملاً محتمل است که هیچ تفسیری نتواند قصد طرفها را در محک قضاوت قرار دهد در این صورت باید به جای دست یازیدن به آیینهای حقوقی، درخواست شود که چنین معاهداتی مورد مذاکره یا تجدید نظر قرار گیرند.^{۲۱} این وضعیت یادآورد اختلافات قابل رسیدگی قضائی و اختلافات غیرقابل رسیدگی قضائی است. با وجود این «دوویشر» همراه با «هانس کلسن» و دیگران به این نظر تمسک جسته‌اند که چون برای معاهدات سیاسی روش حقوقی تفسیر وجود ندارد نمی‌توان ارزش سیاسی آنها را مورد ایراد قرار داد.^{۲۲}

در تفسیر نورمهای حقوقی (معاهده یا غیره) عوامل سیاسی باید مثل سایر عناصر در پرتو نقشی که آنها در تکوین و خلق آن نورم ایفا می‌کنند مطمح نظر واقع شوند. در غیر این صورت اصولاً حقوق بین‌الملل به سختی می‌تواند وجود داشته باشد زیرا سیاست همیشه در ایجاد هر نورم حقوقی دخیل است، البته این امر بدان معنی نیست که سیاست ضرورتاً عاملی وزین قلمداد گردد. اهمیت سیاست در هر مورد می‌تواند متفاوت باشد.

²¹ Visscher, Charles de, *Problèmes d'interprétation...* (see note 17) 136-140; Vallat, F. A., "The Competence of the United Nations General Assembly", *Académie de Droit International, Recueil des Cours*, (1959 II): vol. 97, 269; Henry J., Steiner, & Detlev F., Vagts, *Transnational Legal Problems*, Mineola, NY. Foundation Press 3rd ed, 1968, 334, Cf. Frances A., Boyle, *World Politics and International Law*, Durham, NC. Duke University Press, 1958, 78-85.

²² Visscher, Charles de, *Problèmes d'interprétation...* (see note 17), 137.

امکان انطباق منافع طرفها با یکدیگر بسیار اندک است و در صورت اختلاف گسترده میان منافع طرفها (مثل معاهده‌ی صلح، معاهدات نابرابر چین در قرن نوزدهم) نقش سیاست، قطعی می‌گردد. لیکن از آنجا که سیاست همیشه در ایجاد حقوق ایفای نقش می‌کند اینک بیش از پیش (چه در میان طرفهای اختلاف یا قضات یا هر دوی آنها) به طور صریح یا ضمنی از خود تأثیری به جای می‌گذارد و یکی از معیارهای تفسیر حقوق است. نقطه اشتراک تمام این وضعیتهای مختلف، تجلی ورود آنها در مقوله‌ای است وسیع، که کم و بیش سیاست را در تفسیر حقوق دخالت می‌دهد و در معین ساختن قانون واقعی در موردی خاص به کار می‌آید.

استفاده‌ی ابزاری از حقوق توسط سیاست

سومین شیوه‌ای که حقوق و سیاست به هم مرتبط می‌شوند دو مقوله‌ی اصلی دارد. یکی در معنای سلبی، که یک دولت نورمی حقوقی را در موردی خاص، غیرقابل اجرا اعلام می‌کند و موضوع را به عرصه‌ی سیاسی می‌کشاند، و دیگری در مفهومی اثباتی یعنی استفاده از حقوق بین‌الملل به عنوان ابزاری سیاسی.

اولین مقوله شامل ترفندهایی است که دولتها در سیستم حقوقی تمهید کرده‌اند و دولتهای قانوناً ملتزم را مجاز داشته‌اند که از زیر بار تعهد خود شانه خالی کنند و رها گردند. البته اینکه این تمهیدات و حربه‌ها در موردی خاص قابل اعمال باشند خود محل بحث است، لیکن در مورد وجود آنها اتفاق نظر وجود دارد.

یک راه رهایی از تعهدات حقوقی معین، ابراز این نظر است که مسأله‌ای خاص به حیثیت ملی و منافع حیاتی دولت مربوط می‌شود و نمی‌تواند تابع تصمیمی بین‌المللی قرار گیرد. هرچند این ادعا در وضعیتهای مختلف مورد استفاده قرار گرفته است اما معمولاً حربه‌ای برای عدم ارجاع اختلاف مذکور به داوری یا رسیدگی قضائی است. در زمان گذشته چنین امری بیش از امروز شایع بوده است لیکن هنوز هم استفاده از آن تداوم یافته است. برای مثال دولت بریتانیا نسبت به پیمان ۱۹۲۸ «بریان کلوگ» این‌گونه تحفظ روا داشت که:

مناطقى خاص از جهان وجود دارد که رفاه و حیثیت آن به منزله‌ی منفعتی خاص و حیاتی برای صلح و امنیت ما به شمار می‌رود. در مورد این مناطق، دولت بریتانیا آزادی عمل خود را محفوظ خواهد داشت.

در قضیه‌ی «ساباتیانو» (۱۹۶۴) دیوان عالی ایالات متحد آمریکا - همان‌طور که بارها چنین کرده بود - در مقابل این اقدام وزارت امور خارجه که در برخورد با تعارضات بین‌المللی تحت شرایط خاص به علت حفظ منافع ملی آمریکا، سیاسی عمل کرده بود سر فرود آورد. دولت سوئد در سال ۱۹۵۴ در مورد طرح پیش‌نویس کنوانسیون اروپایی راجع به حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات با اشاره به دعاوی فاقد ماهیت حقوقی ابراز داشت:

بدیهی به نظر می‌رسد که در اختلافات معینی که منافع ملی دولت‌ها مطرح باشد به سختی می‌توان از آنها انتظار داشت که بر داوری اجباری گردن نهند.^{۲۳}

دولت‌های شرکت‌کننده در پیمانهای هلسینکی (۱۹۷۵) بالصراحه مقرر داشتند که این پیمانها به عنوان معاهده لازم‌الاتباع نیستند.^{۲۴}

حربه‌ای دیگر که به ندرت مورد استفاده قرار گرفته است عامل ضرورت است (با مسأله‌ی فورس ماژورو حوادث غیر مترقبه اشتباه نشود).^{۲۵} این عامل از ایده حق دولت در حفاظت از خویش نشأت می‌گیرد. عامل ضرورت به تعارض منفعت مشروع حیاتی دولت با نفع مشروع دولتی دیگر مربوط می‌شود که فقط می‌تواند با قربانی کردن منفعت دولت اخیر محقق شود. در فقدان نفع اجتماعی مشترک بین‌المللی که منافع دولت‌ها باید تابع آن باشند، آیینی قضائی از عهده‌ی رفع این تعارض برنخواهد آمد. در چنین وضعیتی «شارل دوویشر» بر این باور است که باید آنچه را که حقوق در تنظیم و قاعده‌مند کردن آن عاجز مانده است به سیاست وانهمیم.^{۲۶}

حربه‌ای دیگر قید بقای اوضاع و احوال زمان عقد معاهده است. این قید؛

به یک دولت اجازه می‌دهد که تحت شرایط خاص از تعهدات حقوقی خود ب‌رهد، اگر بتواند نشان دهد که شرایط حاکم در زمان پذیرش تعهد به صورتی بنیانی تغییر یافته است (ماده

²³ Quoted in Charles de Visscher, *Theory and Reality in Public International Law*, Princeton, NJ., Princeton University Press, 1968, 364.

²⁴ Helsinki Accords, "Follow up to the Conference No. 2", *International Legal Materials*, 14 (1975), 1325.

²⁵ Cf., Weiden, Paul, "Necessity in International Law", *Transactions of the Grotius Society* 24 (1962), 105-182.

²⁶ Visscher, Charles de, *Theory and Reality ...* (see note 23) 292.

۶۲ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین حقوق معاهدات).

در رهایی از تعهدی قانونی، ماهیت سیاسی این حق واضح و هویداست. در مقوله‌ی دوم کاربرد حقوق به عنوان ابزار و وسیله‌ای سیاسی، شیوه‌هایی وجود دارد که گاه شناسایی آنها ظریفتر و دشوارتر است. دولتهای قدرتمند ممکن است مزورانه معاهداتی را با دیگر دولتها برای ایجاد وضعیت سیاسی مطلوب خود منعقد کنند. این شیوه برای گریز و رهایی تلاشی بیشتر را می‌طلبد. دولتهای قوی در ایجاد حقوق عرفی جهانی از دول ضعیفتر مؤثرتر هستند. در حالی که هیچ قاعده‌ی معینی در مورد کمیّت و شأن دولتهای شرکت کننده در روند توسعه‌ی حقوق عرفی وجود ندارد. در عمل دولتهای قویتر با منافع جهانی معمولی مطرح‌ترین هستند. عکس این امر نیز، حداقل در مورد حقوق عرفی جهانی صادق است. یعنی اگر کشورهای مهم جهان در ایجاد قاعده‌ای خاص شرکت نجویند یا بدان اعتراض کنند به واقع امکان پدیدارگشتن قاعده‌ی عرفی جهانی از این میان بسیار اندک است. به عبارت دیگر به لحاظ سیاسی، دوباره برجسته‌ترین دولتها می‌توانند از موقعیت خویش در ایجاد یا ممانعت از پیدایش حقوق عرفی جهانی به نفع خود استفاده کنند حتی اگر چنین امری دولتهای ضعیفتر را تحت تأثیر قرار دهد. به همین نحو دولتهای قویتر از فرصت بیشتری نسبت به دولتهای ضعیف جهت نفوذ کردن و تغییر دادن نورمهای موجود و وادار ساختن دیگران به تبعیت از آن نورمها برخوردارند. با وجود این، دولتهای ضعیفتر در استفاده از حقوق بین‌الملل در راستای سیاستهای خویش کاملاً هم دست‌بسته نیستند، به ویژه آنکه در بسیاری از سازمانها و آژانسهای بین‌المللی اکثریت را در اختیار دارند. آنها در بسیاری از ارگانهای بین‌المللی رویه‌ی اتخاذ قطعنامه‌های مکرر و مستمر را توسعه داده و از آراء اکثریت خویش استفاده کرده‌اند. گرچه این امر عاری از حقیقت نیست که قطعاً در اوایل فعالیت‌های سازمان ملل متحد و آژانسهای آن چنین قطعنامه‌هایی ماهیت الزام‌آور حقوقی نداشته‌اند، لیکن در طول زمان این اصل تغییر کرده است. اینک محاکم داخلی و بین‌المللی و حتی با تأکید بیشتر حقوقدانان بین‌المللی، اعلام داشته‌اند که چنین قطعنامه‌هایی به حقوق عرفی تبدیل شده‌اند (مشروط به دیگر شرایطی که باید برای ایجاد چنین حقوقی محقق شوند). شاهد مثال از موفقیت این شیوه آن است که بخش گسترده‌ای از حقوق بشر به عرصه‌ی

حقوق عرفی راه یافته است. موردی دیگر که تقریباً شکستی کامل محسوب می‌شود تبدیل نظم نوین اقتصادی بین‌المللی (۱۹۷۴) - پیشنهادی دولتهای جهان سوم - به حقوق است.

این دولتها دائماً از همان شیوهی اعتراض به حقوق موجود یا جایگزینی آن به وسیلهی نورمهای جدید استفاده کرده‌اند. یک نمونهی استاندارد که به تدریج تغییر یافته است، پرداخت غرامت فوری، کافی و مؤثر در قبال مصادرهی اموال بیگانگان است که به استانداردی پایینتر یا الغای کامل آن استاندارد بین‌المللی منتهی شده است.

برای تمام دولتهای قوی یا ضعیف، استفاده یا عدم به کارگیری حقوق از طریق مراجعه به دیوان بین‌المللی دادگستری امری سیاسی به شمار می‌رود. دولتی خاص ممکن است در پی آن باشد که از ارجاع اختلاف موجود به دیوان ممانعت کند به آن امید که با استفاده از ابزارهای سیاسی، اختلاف مذکور را به نفع خویش حل کند. معمولاً دولت نسبتاً ضعیف ممکن است جهت ایجاد معضل سیاسی برای دولت مقابل، اختلاف را به دیوان بین‌المللی دادگستری ارجاع دهد یا برای عموم فاش سازد. در این مورد دولت مذکور بر این باور است که اقدام فوق به لحاظ سیاسی برای آن سودمند است. در هر حال هیچ تردیدی نیست که عوامل سیاسی به صورتی برجسته بر استفاده از آیینی قضائی و استراتژی طرفهای اختلاف در یک دادگاه تأثیر خواهند گذاشت.^{۲۷} برای مثال تمام این ملاحظات در دعوای استرالیا علیه فرانسه راجع به آزمایش سلاحهای اتمی در اقیانوس آرام (۱۹۷۴) و قطعاً در دعوای نیکاراگوئه علیه ایالات متحد آمریکا سهم داشته‌اند. وزارت امور خارجهی ایالات متحد آمریکا در ۷ اکتبر ۱۹۸۵ استفادهی نیکاراگوئه از دیوان را به عنوان سلاحی سیاسی توصیف کرد. در مواردی دیگر برخی دولتهای جهان سوم دیوان بین‌المللی دادگستری را ابزار امپریالیسم انگلیسی - آمریکایی نام نهادند.

این ملاحظات حاکی از سومین استدلال بی‌پایه و اساسی است که له یا علیه استفاده از دیوان به دلایل سیاسی عرضه شده است. دیوان اغلب متهم شده که سیاسی گشته

²⁷ Gill, T.D., "Litigation Strategy in the Nicaragua Case", in Yoram Dinstein, (ed.), *International Law at a Time of Perplexity*, Essays in Honor of Shabtai Rosenne, Dordrecht, Martinus Nijhoff Publishers, 1989, 199.

است. اینکه این اتهام موجب می‌نماید یا خیر، مسأله‌ای قابل بحث و تأمل است. هر طرف این موضوع مدافعان زیاد و برجسته‌ای دارد. حکم صلاحیتی دیوان بین‌المللی دادگستری در دعوی نیکاراگوئه در ۲۵ نوامبر ۱۹۸۴ توسط وزارت امور خارجه‌ی ایالات متحد، انحرافی خطرناک به سوی امواج سیاسی سهمناک توصیف شد. و در دعوی راجع به خلیج «ماین» (۱۹۸۴) ایالات متحد ترجیح داد که رسیدگی به دعوی نزد شعبه‌ای اختصاصی از دیوان متشکل از قضات غربی صورت گیرد، زیرا ایالات متحد دیوان را در ترکیب کامل خود بیش از حد سیاسی قلمداد کرد. دولتهای جهان سوم بیشتر از گذشته از دیوان پشتیبانی می‌کنند زیرا توسعه‌ی حقوق بین‌الملل بیشتر به سود و صلاح آنها بوده است.^{۲۸} تشویش و نگرانی دولتها در مورد سیاسی شدن قضات لزوماً انکار شأن و استقلال قضائی آنها نیست. این امر صرفاً مبین این درک و آگاهی است که محاکم داخلی یا بین‌المللی در صدور احکام خود، وظایف سیاسی انجام می‌دهند و این احکام گرچه به طور جمعی اتخاذ شده‌اند لیکن ضرورتاً تحت‌الشعاع شخصیت قضات قرار داشته‌اند.^{۲۹}

در این عصر جنگ روانی، توسل به حقوق بین‌الملل در کل اقدامی سیاسی می‌نماید. گردن نهادن و تمکین واقعی بر نورمهای حقوقی می‌تواند مایه‌ی اعتلای شخصیت و مقام دولت باشد. حتی تفسیر مصلحتی یک دولت می‌تواند با توسل و استناد به قانون، به اقدامات سیاسی که از پیش مورد تصمیم واقع شده‌اند قابلیت احترام اعطا کند. یا ممکن است با افشای چهره‌ی غیرقانونی آن، وجهه‌ی دولت دیگر را مخدوش سازد. غالباً دولتی به خاطر نقض حقوق توسط دولتی دیگر، ممکن است اعمال مجازاتها علیه وی را خواستار شود اما در شرایط مشابه در مقابل دولت دیگر لب فرو بندد. چنین دولتی به دلایل سیاسی چنین واکنشهایی از خود نشان می‌دهد. مثلاً دولت ایالات متحد آمریکا به

²⁸ Mc Whinney, Edward, "Contemporary Divergencies in National Attitudes to the International Court of Justice", *Canadian Yearbook of International Law*, 27 (1989) 319-328, R.P., Anand, *Confrontation or Cooperation? International Law and Developing Countries*, Dordrecht, Martinus Nijhoff Publishers, 1987, 38, Ibrahim F., Sinha, "The Attitudes of New States Toward the International Court of Justice", *International Organization*, 19 (Spring 1963 #2) 203-222.

²⁹ Weston, Burns H., et al, (eds.), *International Law and World Order*, St., Paul, MN., West Publishing, 1980, 1065.

علت گزارشهای نادرست چین در مورد وضع حقوق بشر در آن کشور از «رفتار ملت کاملاً الوداد» با چین امتناع ورزید اما در مورد کشورهای مشابه چین عکس‌العملی نشان نداده است. چنین استفاده‌ی ناموزون از حقوق بین‌الملل ممکن است کنایه‌ای به عموم باشد که از دولت خود می‌خواهند در روابط بین‌المللی خویش به نحو قانونی اقدام کند. در هر حال، رویه‌ی رو به رشد استفاده از مشاورین حقوقی توسط دولت‌ها در دوایر خارجی خود می‌تواند به منزله‌ی شناسایی رشد اهمیت سیاسی حقوق بین‌الملل قلمداد شود حتی اگر وظیفه‌ی آنها در برخی مواقع صرفاً مقبول ساختن تصمیمی سیاسی در هاله‌ای از توجیحات حقوقی باشد، تصمیمی که مشروعیت آن سست و مورد تردید باشد.

به کارگیری حقوق توسط سیاست به عنوان شیوه‌ای ارتباطی

حقوق بین‌الملل می‌تواند به عنوان وسیله‌ی برقراری ارتباط سیاسی و اجتماعی به کار آید. حقوق بین‌الملل خصایص اصلی جامعه‌ی بین‌المللی را منعکس می‌کند و اعضا را به شناسایی ساختار جامعه، شیوه‌های عملکرد و ارزشهای مهم قادر می‌سازد. این حقوق برای کمبود منافع عام و وفاداری متقابل میان دولت‌ها جبرانهایی را تمهید می‌کند. حقوق بین‌الملل مبین وفاقی عملی است و محدودیت‌های مفیدی را بر اعمال سیاستها روا می‌دارد.

در تبعیت از حقوق بین‌الملل دولت‌ها دستورالعملهایی را برای عملکرد خود در امور بین‌المللی مقرر داشته‌اند. در صورت سرپیچی از حقوقی که از ایشان انتظار می‌رفته و آنچه که از دیگر دولت‌ها توقع داشته‌اند خود را رسوا می‌سازند. آنها می‌توانند منافع قانونی خویش و شیوه‌های نیل به آن را کشف کنند و از واکنشهایی که ممکن است در قبال اقداماتشان برانگیخته شود پیش‌گیری کنند. حقوق بین‌الملل به مقام سیاسی تصمیم‌گیرنده فرمان می‌دهد که چگونه بدون خطر مخالفت دیگری می‌تواند دست به گزینش زند و چطور آن را به اجرا درآورد.^{۳۰} از این طریق حقوق بین‌الملل می‌تواند در جلوگیری از بروز مخاصمه، قبل از ایفای نقش در مقام حل آن مخاصمه، به کار آید. این

³⁰ Geiger, Theodor, *Vorstudien zu einer Soziologie des Rechts*, Neuwied & Rhein, Luchterhand, 1964, 102, Cf., also Chadwick F. Alger, "United Nations Participation as a Learning Experience", *Public Opinion Quarterly*, 27 (Fall 1963 #3) 425.

فرایند سیاسی بالقوه متعارض ممکن است به وسیله‌ی قانون آمرانه‌ی سیاستگذاران در مقبول ساختن ابزارها و شیوه‌ها مورد استفاده قرار گیرد.

قاعده‌مند ساختن مسائلی که از پیش انتظام نیافته‌اند باعث آشفتگی دولتها گشته و آنها را بر آن داشته تا روابط و مبادلات خود را از سطحی معین که در آن اتفاق نظر دارند آغاز کنند. دولتها مجبور نیستند تشکیل جلسات خویش را از مکانی پاک و تمیز آغاز کنند. مسائل بی‌شماری به لحاظ حقوقی معمول و رایج شده‌اند که در گذشته بیشتر مورد بحث یا حتی نزاع بوده‌اند. باید به خاطر آوریم که تشکیل کنفرانس صلح که به جنگهای سی ساله پایان داد سالها به طول انجامید زیرا مواد حساس موافقتنامه (یعنی حیثیت و شأن ملی) می‌بایست مورد مذاکره و توافق قرار می‌گرفت. پیشرفت از زمانی صورت گرفت که در مورد آنها توافق حاصل شد. آنچه که برای منافع ملی ملموستر به شمار می‌رود به لحاظ ماهوی از تأثیر کمتری در پیشرفت برخوردار است. با وجود این معاهدات جامعی چون کنوانسیون وین حقوق معاهدات (۱۹۶۹) یا کنوانسیون راجع به حقوق دریاها (۱۹۸۲) و به صورتی آشکار رویه‌ی دولتها در تنظیم منافع ملی خود، گاه به صورت تعقیب این منافع طبق حقوق بین‌الملل پدیدار می‌شود؛ البته زمانی که به تفسیر آن مبادرت می‌ورزند آن امر شاخص پیشرفتهای حاصله در سهم حقوق بین‌الملل در ارتقای ارتباطات و وفاق عام بین‌المللی است.

در بسیاری موارد حقوق بین‌الملل حتی به آن خاطر ایجاد می‌شود (برای مثال در معاهدات) تا به عنوان علامتی به دولتهای ثالث به خدمت گرفته شود. یک معاهده به عنوان سند و ابزاری سیاسی و حقوقی ممکن است برای طرف ثالث مهمتر از طرفهای خود معاهده باشد. معاهده‌ی مذکور ممکن است حکایت از آن داشته باشد که اعضای آن متعهد گشته‌اند علیه دولت ثالث از یکدیگر پشتیبانی کنند. برای مثال موافقتنامه‌ی شناسایی اتحاد جماهیر شوروی توسط ایالات متحد آمریکا در ۱۹۳۳ به درستی به وسیله‌ی ژاپن تجاوزگر و توسعه‌طلب این‌گونه قلمداد شد که اتحاد جماهیر شوروی فاقد دوستان قدرتمند نیست. ایالات متحد آمریکا در جلب حمایت رسمی سازمان ملل متحد برای جنگ علیه عراق، از دستگاه حقوقی این سازمان جهانی برای توجیه و تقویت اقدام خویش سود جست. روشن شد که بخشی از هدف ایجاد جامعه‌ی اقتصادی اروپا توسط معاهده‌ی دوم، ایجاد آهن‌ربایی قوی برای جذب دولتهای اروپایی و دول

جهان سوم به نهادی بود که بعداً به جامعه‌ی اروپا تبدیل شد. با تبیین اینکه تا چه میزان موافقتنامه‌ی سیاسی میان دولتها جهت تأمین منافع آنها منعقد شده است، حقوق، نقش اجتماعی کردن و حتی جذب و ادغام را ایفای کند. قاعده‌مند ساختن و اذعان به اهداف و ارزشهای مشترک در عملکرد و هدایت همکاری نقشی کمکی دارند. حقوق راهنمایی برای دولتها است تا جایگاه خود را در جامعه‌ی بین‌المللی بیابند و از رغبت و اعتماد برخوردار می‌کند. برای مثال مشارکت دولتهای جدید در سازمان ملل متحد، بعد از جنگ جهانی تجربه‌ای باارزش برای دولتهای جدید و نیز دولتهای قدیمی به شمار آمد، قواعدی که بر اساس آن این سازمان جهانی و آژانسهای تخصصی آن ایفای وظیفه می‌کنند دولتهای جدید و قدیم را مجاز می‌دارد که از دل مشغولیهای یکدیگر و شیوه‌هایی که منجر به فرآیند تعدیل در قوانین مشترک و آیینهای منظم می‌گردد مطلع شوند. بسیاری از اسباب اختلاف برانگیز اینک به کنار نهاده شده‌اند.

دولتها معمولاً سعی نمی‌کنند به منازعات و مشاجرات بی‌حاصل دست یازند و یا ارزشها را تخریب کنند. آنها طبعاً راهی را برمی‌گزینند که با کمترین مانع و مقاومت مواجه شود و آن مسیر حقوقی است. بسیاری از اختلافات میان دولتها در مورد ماهیت نورمهای بین‌المللی نباید توافق آنها در مورد سودمندی سیاسی و اجتماعی حقوق بین‌الملل که بعد از همه به مجموعه‌ای وسیع از مناطهای حقوقی مؤثر منتهی می‌شود را مخدوش سازد. استفاده از حقوق بین‌الملل به عنوان وسیله‌ی ارتباط روزانه و ابزار پیش‌بینی رفتار دولتها، وسیله‌ای است که بر هر چیز دیگر رجحان و برتری دارد. توافق جهانی در مورد نورمهای حقوقی خاص شیوه‌ای مؤثر برای محدود ساختن مقوله‌ی رشد اختلافات در جهانی است که فرهنگهای گوناگون در آن حاکم می‌باشند.

رابطه‌ی متقابل میان قدرت و حقوق

قدرت،^{۳۱} عاملی کلیدی است که تمام ملاحظات راجع به روابط میان سیاستهای بین‌المللی و حقوق بین‌الملل را تحت پوشش قرار می‌دهد. علت این وضعیت توزیع و اشاعه‌ی (افقی) سازمان قدرت میان تمام دولتهاست. هیچ قدرت مرکزی که به نحوی

³¹ Cf., Levi, Werner, *Law and Politics...* (see note 2) 51-62.

مؤثر تأمین منافع بنیادین همه‌ی دولت‌ها را تضمین کند وجود ندارد تا نقطه‌ی نهایی بر یگانه‌سازی عامل قدرت و زور باشد. نتیجه‌ی این امر آن است که دولت‌ها قدرت بالقوه‌ی خویش را برای حمایت از منافع خود مورد توجه قرار دهند. آنها می‌توانند این امر را از طرق مختلف و برای اهداف متفاوت با تأثیری گوناگون بر سیستم حقوقی انجام دهند. اما آنها بر ابقای بیشترین آزادی ممکن در انتخاب وسایل و اهداف اصرار می‌ورزند. در اینجا عدم تمایل آنها به پذیرش محدودیت بر رفتار خویش مشاهده می‌گردد، جز در صورتی که به لحاظ سیاسی این محدودیت‌ها برای آنها قابل قبول باشد. اما تساهل و مسامحه‌ی دولت‌ها از این لحاظ فوق‌العاده محدود است تا جایی که آنها نفس امکان چنین قید و بندی را به عنوان تهدیدی بر توسعه‌ی قدرت بالقوه‌ی خویش تلقی می‌کنند.

این مهمترین دلیل ضعف حقوق بین‌الملل، این نظر را دامن زده است که در روابط بین‌المللی فقط قدرت می‌تواند و ممکن است ایجاد حق کند. لکن عقیده‌ی مذکور این نکته را نادیده گرفته است که حقوق در هر جا و همیشه توسط آنهایی ایجاد می‌شود که قدرت انجام چنین امری را دارند. این مقام می‌تواند یک دیکتاتور باشد یا یک پارلمان یا ملتی نیرومند. تصمیمات سیاسی که به ایجاد قانون می‌انجامند همیشه انعکاس هرم قدرت در جامعه هستند. در واقع نگرانی اصلی آن است که این قدرت به صورتی مستبدانه به کار گرفته شود یعنی قدرتی که در بند محدودیت‌های حقوقی نباشد. این وضعیتی است که اغلب در جامعه‌ی بین‌المللی حاکم است جایی که از قلمرو تا کارایی حقوق تقریباً به وسیله‌ی قدرت، مصلحت و منفعت ملی معین می‌گردد. باید خاطر نشان ساخت که وسعت و گستره‌ی این قلمرو گرچه از آنچه عموم درک می‌کنند بیشتر است اما به علت شرایط رو به تزاید جدید، قاعده‌ی حقوقی خود بخشی از منافع ملی گشته است. متأسفانه از تغییر جهت بنیانی و سریع نفوذ قدرت به عرصه‌ی حقوق توسط تمام کشورهای بزرگ یا کوچک، قوی یا ضعیف، یا اصرار آنها بر حاکمیت به عنوان مبنای سیستم بین‌المللی، جلوگیری می‌شود. اشتغال ذهنی هر دولت در اعتلای قدرت بالقوه‌ی خویش اساساً به توانایی، نگرش‌ها و نیروهای هر دولت در رقابت با دیگر دولت‌ها بر سر قدرت محدود می‌شود زیرا اجزا و آثار قدرت بالقوه هیچ‌یک قابل تخمین و اندازه‌گیری نیست. بر قدرت هیچ مرز پایانی قابل تصور نیست و این امر امکان ناپذیر می‌نماید که ظرفیت‌های قدرت میان دولت‌ها را مقایسه کنیم. از این رو تلاش بر سر قدرت بی‌انتهاست

(مسابقه‌ی تسلیحاتی!) و توجیه آن خود آن است. از آنجا که چنین امری باعث ایجاد تنش، ترس، عدم اعتماد، سوء ظن و منازعه میان دولت‌ها می‌شود دولت‌ها بر آن شده‌اند تا در برابر آثار احتمالی آن خود را مورد حمایت قرار دهند و هرچند یک سیستم حقوقی نمی‌تواند آن را کنترل کند و یا از میان بردارد ولی می‌تواند باعث کاهش آن شود. منتهای مراتب این سیستم حقوقی فقط می‌تواند از عهده‌ی حل منازعات و مجادلات واقعی مطروحه که دلالت بر این احساسات دارد برآید، اما نمی‌تواند خود آن احساسات را از میان بردارد.

یک انگیزه‌ی دیگر برای استمرار تلاش جهت کسب قدرت، مسأله‌ی همیشگی و بنیادین تغییر و تحول اجتماعی است. قابلیت پیش‌بینی آینده همراه با قدرت بی‌پایان و نیاز به آنکه هر دولت حاکم از منافع خویش دفاع کند هرگز دست شستن و کنار گذاشتن ایجاد استعداد قدرت را مجاز نمی‌دارد. این امر تضمینی برای احتمالات آینده در قبال صدمات وارد شده به حقوق بین‌الملل است، مثل پول در پس‌اندازهای بانکی.

جامعه‌ی بین‌المللی در تلاش برای آنکه تغییر اجتماعی به نحوی مسالمت‌آمیز صورت گیرد موفقیت اندکی داشته است. مجمع عمومی جامعه‌ی ملل (ماده ۱۹ میثاق) و سازمان ملل متحد (ماده ۱۴ منشور) مجاز شده‌اند تعهدات، تفاهم‌نامه‌ها، یا به صورت کلی‌تر وضعیتهایی که به رفاه عمومی یا روابط دوستانه‌ی جامعه‌ی بین‌المللی لطمه خواهند زد را مورد بررسی و تجدید نظر قرار دهند. اما این اختیار برای تضمین تغییرات اجتماعی مسالمت‌آمیز کلاً نارسا و ناکافی بوده است معمولاً به خاطر آنکه وضعیت موجود برای طرف منتفع رضایت‌بخش قلمداد شده است. آن طرف هیچ نیازی به تغییر نمی‌بیند حتی اگر همان‌طور که «جان استوارت میل» خاطر نشان ساخته است گردن نهادن بر یک وضعیت حقوقی از تغییر آن غیر اخلاقی‌تر باشد.

حربه‌های گریز دولت‌ها از تعهدات خویش که در این نظام حقوقی تمهید شده، موفقیت بیشتری را به ارمغان نیاورده‌اند، زیرا آنها صرفاً الغای آن وضعیت حقوقی را مدّ نظر داشته‌اند که توسط یکی از طرف‌ها بدون ارائه‌ی جایگزینی متقاعدکننده، سخت و توانفرسا تلقی شده است. به علاوه بعید نیست که دست یازیدن به آنها مخالفت طرف دیگر را دامن زند و احتمالاً باعث بروز مخاصمه‌ای جدید شود.

از بطن تعدد و کثرت حقوق بین‌الملل، سیستم بین‌المللی دیگری که کمتر محل نزاع و

در هیأت سیاست وابسته باشد، سر بر نیاورده است. چنین سیستمی باید از یک فرآیند سیاسی آرام منبعث شود. تمایل اخیر به پیشرفت، (حقوق بین‌الملل جدید) عمدتاً به خاطر تغییر در نگرشهای انسانی نیست. اگر هیچ کاری صورت نگرفته باشد ناسیونالیسم و ملی‌گرایی جدایی طلب در جهان معاصر از چند دهه‌ی پیش قویتر شده است. پیشرفتهای تحمیل‌شده بر بشر عمدتاً در نتیجه‌ی دو تحول در جامعه‌ی بین‌المللی صورت پذیرفته است.

تحول اول، رشد نیازهای متقابل میان دولتها بوده است. تعداد کثیر رو به تزاید معاهدات مربوط به امور اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی حاکی از همکاری اجتناب‌ناپذیر میان دولتهاست، زیرا معدودی از این نیازها را می‌توان به وسیله یا به بهای یک جنگ جدید برآورده کرد. یک دولت ممکن است در پنهان داشتن نیازهای خود از چند کشور، جایگزینهایی بیابد اما باید با برخی از آنها رابطه‌ی متقابل داشته باشد، رابطه‌ای که به زودی به مبنایی حقوقی منتهی می‌شود.

دومین و شاید پیشرفت اجباری‌تر، بروز شرایطی است که عمدتاً ساخته‌ی خود بشر است و رفاه کل جامعه‌ی بین‌المللی را تهدید می‌کند. این شرایط در ماهیت طبیعی، اجتماعی و جهانی هستند، آنها اغلب شیوه‌های سنتی کنترل را مغلوب ساخته و محدودیتهای شیوه‌های مستقر جامعه‌ی بین‌المللی برای حل آن مسائل را مبرهن ساخته‌اند. این محدودیتهای فقط می‌توانند با به خطر افکندن منافع ملی درنوردیده شوند. بیابید آن را به طور اثباتی مورد توجه قرار دهیم: بر خلاف عقیده‌ی عموم لازم است منافع ملی به لحاظ منافع بین‌المللی قاعده‌مند گردند نه از طریق مصالحه و بده بستان عرفی، بلکه از رهگذر سرشکن ساختن منصفانه‌ی فشارهای واردشده. خود غرور ملی انگیزه‌ای کارا و مؤثر برای تنظیم بین‌المللی این امور است. مثل سرکوبی دزدی دریایی و خرید و فروش برده که قبلاً به نفع مشترک همه‌ی دولتها بود، امروزه آلودگی، فعالیتهای انجام‌شده در فضای ماوراء جو، بهره‌برداری از اعماق دریاها و کنترل بهداشت و... ضامن منافع همه‌ی دولتها قلمداد می‌شوند. این امور در پرتو انگیزه‌هایی که از ماهیت ذات آنها و فراتر از آمال دولتها سرچشمه می‌گیرد، مهیای آن هستند که به لحاظ حقوقی قاعده‌مند شوند. آن واقعیتهای حاکمیت دولتها بی‌اعتنا هستند. همان‌گونه که اعلامیه‌ی استکهلم راجع به محیط زیست انسانی (۱۹۷۲) مقرر داشت: شمار فزاینده‌ای از مسائل زیست

محیطی که دارای ابعاد منطقه‌ای یا جهانی یا مربوط به قلمرو بین‌المللی مشترک هستند همکاری گسترده بین کشورها و اقدامات سازمانهای بین‌المللی در جهت منافع همه را ضروری می‌دارد. «گریگوری تونکین» خاطر نشان می‌سازد که رشد تولید متقابل سلاحهای مدرن و انقلاب معاصر در علم و تکنولوژی منجر به آن خواهد شد که توازن قدرت جای خود را به موازنه‌ی منافع دهد که نتیجه‌ی آشکار آن رشد حقوق بین‌الملل خواهد بود.

دولتها نسبت به چنین مسائلی بیگانه و ناآشنا نیستند، حتی اگر عبارت به کار رفته، جدید و برای آنها قدری ناخوشایند باشد. با وجود این آنها ناچاراً ضرورت جدید مواجهه‌ی جمعی با این امور را مورد شناسایی قرار داده و گزینشهای سیاسی خود را به نفع تقنین مورد نیاز کاهش داده‌اند. در برخی موارد نسبتاً خاص آنها معاهدات لازم‌الاتباع منعقد کرده‌اند، در مسائل گسترده‌تر آنها در شروع کار قدری محتاطانه گام برداشته و بر رفتاری مطلوب یعنی چیزی کمتر از یک التزام قانونی کردن نهاده‌اند مثل اعلامیه‌ی استکهلم یا موافقتنامه‌های هلسینکی (۱۹۷۲). لیکن به زودی هنجارهای حقوقی از میان آنها برخاستند.

تردیدی وجود ندارد که رشد متقابل و تعاملات میان دولتها، اقدامات یکسان و مشترک و اتحاد در برخورد با خطرات مشترک را افزون ساخته، و تمایل به حقوقی‌تر شدن و فاصله گرفتن از قدرت و تعدی خودسرانه را اعتلا بخشیده است. مع هذا افزایش کمیّت این حقوق و اهمیت یافتن تأکید بر عناصر کمتر قهر آمیز، به معنای آن نیست که در جامعه‌ی بین‌المللی نقش سیاست کاهش یافته باشد. این امر فقط بدان معناست که در ابزارهای قدرت تغییراتی پدید آمده است (اقتصاد به جای نیروی نظامی). نقش سیاست و حقوق در حفظ نظم و قاعده‌مند ساختن جامعه ضروری و گریزناپذیر است. خوش‌باوری است که انتظار داشته باشیم در آینده‌ای قابل پیش‌بینی شرایط متغیر موجود در جامعه‌ی بین‌المللی باعث ایجاد نوعی موازنه میان سیاست و حقوق، مثل جوامع ملی شود و به ویژه قدرتی مرکزی به ارمغان آورد؛ اما دور از انتظار نخواهد بود که نقش نظم‌زایی حقوق افزون گردد اگر قدرت بر آن تفوق نجوید و آن را واپس ننهید.

JOURNAL OF LEGAL RESEARCH

VOL. 1, NO.1

2002 / 1

Articles

- The Commercial Code of Iran and Necessity of its Amendment
- Development of International Responsibility in Shadow of International Environmental Law
- Reflections on Legal Place of the Supreme Administrative Council and Hierarchy of its Regulations
- Abusive Clauses in General Rules of Contracts
- International Law and Politics

Special Issue: Press Law

- Press Crimes (Around - table)
- Legal Limits of Liberty of Press in USA during of War
- The Civil and Criminal Liability Regime of Press in French Law
- The Press Complaints Procedure in the British Law

Report

- The First Conference on Teaching and Research of International Law in Asia
- The S.D. Institute of Law, Research & Study



S. D. I. L.
The S.D. Institute of Law
Research & Study